# جلسه 31-383

**یک‌شنبه - 03/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در زمین یا منزلی بود که مجهول المالک هست یا مالکی دارد معلوم ولی امکان وصول به او نیست. که صاحب عروه فرمود تصرف در آن حرام است مگر به اذن حاکم شرعی. شما می دانید اذن حاکم شرعی طبق نظر مشهور باید به مصلحت فقراء باشد که مصرف مجهول المالک هستند که تصدق به علی اهل الولایة. منتها عرض کردیم من که می خواهم بروم در اینجا نماز بخوانم که نمی توانم کل پول این وزارت‌خانه را صدقه بدهم می گویند به مقداری که تصرف کردی اجرت این مقدار از تصرفت را با اذن حاکم شرع برو به فقیر صدقه بده. قبلا هماهنگ کن با حاکم شرع،‌اگر او اذن داد، بعد می گوید شما اجرتش را صدقه بده به فقیر. که این کار را هم مراجع می کنند.

ما عرض کردیم بعید نیست بگوییم مصرف مجهول المالک خصوص صدقه بر فقراء نیست. این مطلب را برخی از فقهاء مطرح کردند. مرحوم آقای تبریزی هم تمایل داشت به این مطلب ولی صریحا نمی فرمود. آقای سیستانی صریحا این را بیان فرمودند. دلیل شان این روایت داود بن ابی یزید هست. در کافی از محمد بن یحیی نقل می کند از محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادر الحکمة از موسی بن عمر از حجال از داود بن ابی یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال رجل انی قد اصبت مالا و انی قد خفت فیه علی نفسی (من مالی بدست آوردم و بر خودم می ترسم در مورد آن. یعنی می ترسم مشکل دینی داشته باشد نگهداری این مال) و لو اصبت صاحبه دفعته الیه و تخلصت منه (اگر صاحبش را پیدا کنم به او خواهم داد این مال را و از این مال خلاص خواهم شد) فقال له ابوعبدالله علیه السلام لو اصبته کنت تدفعه الیه؟ (واقعا اگر صاحبش را پیدا کنی به او خواهی داد؟) قال ای و الله (آری به خدا) قال فانا و الله ما له صاحب غیری (به خدا قسم من صاحب او هستم. صاحبی غیر از من ندارد) فاستحلفه ان یدفعه الی من یأمره (بعد فرمود قسم می خوری که به هر کسی بگویم این مال را بدهی او هم قسم خورد) فحلف فقال علیه السلام فاذهب فاقسمه فی اخوانک و لک الامن مما خفت منه قال فقسمته بین اخوانی.

راجع به سند این روایت دیروز اشاره کردیم که سند کافی مشتمل بر موسی بن عمر است که مردد است بین ابن بزیع ثقه و ابن یزید غیر موثق مگر اینکه کتاب کامل الزیارات را بگوییم توثیق عام دارد چون ابن قولویه در اول کتاب می گوید: و لقد علمت انا لانحیط بجمیع ما روی عنهم فی ذلک و لا فی غیره و لکن ما وقع لنا من طریق الثقات من اصحابنا رحمهم الله. ما احاطه به همه احادیث در باب زیارات معصومین نداریم و لکن آنچه که از طریق مشایخ ثقات به دست ما رسیده است ما نقل می کنیم. مرحوم آقای خوئی می فرمود: این دلیل بر توثیق جمیع رجال در اسناد کامل الزیارات هست از جمله همین موسی بن عمر بن یزید. بعد عدول کردند فرمودند آنقدر روایت از مراسیل در این کتاب زیاد است با واسطه و همینطور روایات از ضعاف هست از جمله عایشه که این قرینه واضحه است که مراد توثیق عام نیست. حمل می کنیم این را بر توثیق مشایخ بلاواسطه ابن قولویه. ولی بعضی از بزرگان مرحوم آقامیرزا کاظم تبریزی رضوان الله علیه می فرمودند این عدول درست نیست. و ما من عام الا و قد خص، تخصیص می خورد این مواردی که ضعفش ثابت شده است.

ولی به نظر ما اصلا این تعبیر بیش از توثیق مشایخ بلاواسطه ظهور ندارد و لذا به قول مرحوم استاد ما آقا میرزا جواد تبریزی تعجب بود که چرا از اول آقای خوئی آن نظر توثیق عام را قبول کرد که بعد عدول کند. چون ابن قولویه می گوید من اسم این کتاب را گذاشتم کامل الزیارات. قبلش می گوید شما که می دانید من احاطه ندارم به همه روایات نه در این باب نه در غیر این باب. آنچه که از طریق مشایخ ثقات به من رسیده من به آن ها احاطه و اطلاع دارم. بحث نقل کردن در کتاب نیست، بحث این است که می گوید من احاطه ندارم مگر به آنچه که در مشایخ ثقات به من گفتند. خب اگر مشایخ ثقاتش به او گفتند و لو راوی بعدی که واسطه بین مشایخ و ائمه است ضعیف باشد، باز هم ابن قولویه به آن احاطه پیدا می کند چون مشایخ ثقاتش برای او نقل کردند. این بیش از مشایخ بلاواسطه و توثیق آن ها دلالت نمی کند.

آقای سیستانی که فرمودند همین هم درست نیست. چون بعدش دارد: و لااخرجت فیه حدیثا روی عن الشذاذ من الرجال یأثر ذلک عنهم غیر المعروفین بالعلم المشهورین بالحدیث. ایشان می فرمایند بعد از این جمله ابن قولویه می گوید من از شذاذ یعنی افراد شاذ و ضعیف حدیث نقل نمی کنم،‌در صورتی که راوی از این ها افراد معروف نباشند. اگر یک ضعیفی است من ببینم مشهورین بالحدیث المعروفین بالعلم از این شاذ و ضعیف نقل حدیث می کنند، من هم از او نقل حدیث می کنم. و لو بلاواسطة. آقای سیستانی فرمودند و لااخرجت فیه حدیثا روی عن الشذاذ أی الضعفاء من الرجال یأثر ذلک عنهم یعنی یروی ذلک عن هؤلاء الشذاذ غیر المعروفین بالعلم المشهورین بالحدیث. ولی اگر ببینم نه،‌مشهورین به حدیث از این ضعیف نقل می کنند،‌با خودم می گویم حال که او نقل کرد چرا من نقل نکنم،‌من هم نقل می کنم از این ضعیف و لو به اسم راوی بلاواسطه من تلقی بشود. یعنی من مستقیم از او نقل بکنم. شرط نقل نکردن من از شذاذ و ضعفاء این است که این شذاذ و ضعفاء پارتی نداشته باشند. اگر پارتی داشتند یعنی نقاد حدیث از این شذاذ نقل حدیث کردند این تقویت می شود این شاذ. نقاد حدیث مثل محمد بن الحسن بن ولید از یک شاذی نقل کند و لو توثیق نیست،‌ اما بالاخره یک تقویتی می شود. آن وقت من هم ممکن است از این شاذ نقل بکنم و لو بلاواسطه.

انصافا این فرمایش آقای سیستانی ایراد دارد. اولا لااخرجت فیه حدیثا روی عن الشذاذ ظاهرش این است که روی بواسطة عن الشذاذ. حدیثی که نقل شده از شذاذ اما یک حدیثی که من خودم بلاواسطه نقل بکنم که به او نمی گویند روی عن الشذاذ.

ثانیا: شذاذ کی می گوید به معنای ضعاف است؟ شذاذ یعنی افراد گمنام. شاذ در مقابل معروف. می خواهد بگوید من از افراد گمنام اگر حدیثی نقل بشود من آن حدیث را نقل نمی کنم. یأثر ذلک عنهم یعنی این شذاذ این احادیث را عنهم یعنی عن الائمة علیهم السلام نقل می کنند یا اینجور یا یُؤثر عنهم احادیثی که از این شذاذ نقل شده. و لااخرجت فیه حدیثا روی عن الشذاذ من الرجال یأثر ذلک عنهم اگر باشد یعنی ینقل این شذاذ این حدیث را عنهم علیه السلام. یُؤثَر ذلک عنهم،‌عطف تفسیری است یعنی یُروی ذلک عن هؤلاء الشذاذ، این حدیثی که یروی عن الشذاذ من نقل نمی کنم.

این نسخه های چاپ شده کامل الزیارات مشتمل بر تصحیف است. مراجعه کنید به مستدرک و کتاب های دیگر، آنجا دقیق نقل کرده این عبارت را. یا یُؤثر ذلک عنهم یعنی یؤثر این حدیث از این شذاذ،‌بعد ادامه اش می گوید غیر المشهورین بالعلم یعنی این شذاذی که وصف شان این است که مشهور به علم نیستند. یعنی این شذاذ من الرجال وصف شان این است: غیر المشهورین بالروایة هستند،‌غیر المعروفین بالعلم هستند.

و لذا ما مشایخ بلاواسطه ابن قولویه را قبول داریم،‌موسی بن عمر جزء‌ آن ها نیست. لذا این سند مشکل می شود. مگر اینکه بگوییم محمد بن احمد بن یحیی تمام روایاتش را ابن الولید گفت من قبول دارم الا ما کان فیه من غلو او تخلیط و هو ما رواه عن رجل أو رواه عن سهل بن زیاد الآدمی، تا آخر. موسی بن عمر را استثناء نکرد ابن الولید.

س: بحث نوادر نیست. روایات محمد بن احمد بن یحیی کلها. تعبیر این است، نه روایات خصوص کتاب نوادر الحکمة. روایات محمد بن احمد بن یحیی چه در نوادر چه در غیر نوادر. ... حالا محمد بن احمد بن یحیی چند روایت از موسی بن عمر بن یزید دارد؟ سی و پنج تا یکیش درست باشد کافی است. ببینید عبارت این است، در فهرست می گوید محمد بن احمد بن یحیی قمی اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته قال ابوجعفر بن بابویه الا ما کان فیها من غلو أو تخلیط. بحث کتاب نوادر نیست. در عبارتی که در رجال نجاشی هم هست، تعبیر این است، آنجا هم از ابن الولید نقل می کند که ابن الولید کان یستثنی من روایات محمد بن احمد بن یحیی ما رواه عن رجل أو عن محمد بن عیسی عن یونس باسناد منقطع، تا آخر.

ما اشکالی که داریم و لو آقای زنجانی هم اعتماد می کنند به این راه، اشکال مان این است که حالا ابن الولید یک سری از روایات محمد بن احمد بن یحیی را استثناء کرد که ظاهرش این است که به بقیه عمل می کند. خب او شاید مبنایش با ما فرق می کرده در حجیت خبر. شاید او معتقد بوده خبر حسن حجت است و لو ثقه نباشد، امامی ممدوح باشد. چه می دانیم؟ ما مبنای ابن الولید در باب حجیت خبر که دست مان نیست که بگوییم با ما متحد بوده در حجیت خبر ثقه پس عمل یعنی خبر را ثقه می دانسته و لو از موسی بن عمر بن یزید نقل کند.

س: ظاهرش انصافا این است که عمل می کرده به بقیه غیر از این استثناء. در رجال نجاشی می گوید محمد بن احمد بن یحیی القمی کان ثقة فی الحدیث الا انه اصحابنا قالوا کان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل و لایبالی عمن اخذه و ما علیه فی نفسه مطعن فی شیء و کان محمد بن الحسن الولید یستثنی من روایة محمد بن احمد بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمدانی، الی آخر. ظاهر این استثناء این است که استقصاء کرده بوده استثناءها را. و لو ما قبلا همین اشکال شما را می کردیم که این مقدار که پیدا کرده بوده از موارد اشکال این ها بوده. ممکن است بعضی از موارد را شک داشته در وثاقت شان نگفته عمل می کنم ولی استثناء هم نکرده. ما هم این اشکال را می کردیم ولی خلاف ظاهر است. ظاهر این است که این ها به کتاب نوادر الحکمة‌ و کتاب های دیگر محمد بن احمد بن یحیی اشعری خیلی اعتماد می کردند. این ها را استثناء می کردند که به بقیه عمل کنند. و در فهرست هم بود اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته،‌بعد گفت قال الصدوق الا ما کان، ظاهر اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته یعنی قابل اعتماد است برای ما مگر این موارد استثناء. ولی بحث این است که اعتماد شیخ صدوق که تبعی است،از متابعت شیخش ابن الولید است. متابعت شیخ صدوق و ابن نوح صیرافی اینجور است. می ماند خود ابن الولید، ابن الولید هم مبنایش پیش ما روشن نیست که خصوص خبر ثقه را حجت می دانسته،‌شاید خبر مفید وثوق نوعی را هم حجت می دانسته و می دیده روایات موسی بن عمر مفید وثوق نوعی است چون اکثر مضامینش مطابق با ضوابط هست، اعتماد می کرده. ما برای مان خیلی واضح نیست.

س: شیخ صدوق کجا تابع ابن الولید نیست؟ در رجال که تابع محض است. خب شیخ صدوق هم مشخص نیست مبنایش چیست. ... نجاشی کارش نقل است،‌خودش که تایید نکرد وثاقت مشایخ محمد بن احمد بن یحیی را الا ما استثنی. این ها که به نظر ابن الولید ضعیف بودند. اما غیر این ها را ممکن است موسی بن عمر را استثناء نکرده چون وثوق نوعی پیدا کرده که موسی بن عمر همان موسی بن عمر ابن بزیع است. ما شک داریم. او وثوق نوعی پیدا کرده،‌گفته به علت کثرت روایات محمد بن احمد بن یحیی از موسی بن عمر بزیع اطمینان نوعی داریم که از او نقل می کند نه از ابن بزیع. چه می دانیم. خب ما وثوق نوعی را حجت نمی دانیم.

ما برای تصحیح این روایت چه کردیم؟ خوب دقت کنید!‌ یک راهی است که جاهای دیگر هم ممکن است بدرد بخورد. گفتیم: شیخ صدوق این روایت را از حجال نقل می کند،‌ روی الحجال عن داود بن ابی یزید که هر دو ثقه هستند. در مشیخه صدوق نمی گوید و ما کان عن الحجال فقد رویته عن فلان و فلان،‌اگر می گفت که خوب بود. می گوید و ما کان عن داود بن ابی یزید فقد رویته عن فلان عن فلان که سندش صحیح است.

شبهه ای که هست بگوییم ما کان عن داود بن ابی یزید ظاهرش و منصرف‌الیهش این است که در کتاب فقیه بدأ سند بکند به داود بن ابی یزید در حالی که اینجا بدأ سند کرده به حجال. اما این شبهه به نظر ما خلاف اطلاق است. اگر می گفت و ما رویته عن داود بن ابی یزید باز یک وجهی داشت شبهه کنید که بگویید این رواه الحجال است نه رواه الصدوق. ولی می گوید ما کان فیه عن داود بن ابی یزید فقد رویته عن ابی. آخرش می گوید عن الحجال عن داود بن ابی یزید. خب چرا این روی الحجال عن داود بن ابی یزید مشمول این سند در مشیخه نباشد؟ اطلاق دارد.

س: شیخ صدوق درست است ترتیب مشیخه اش عادتا بر اساس ترتیب احادیث در کتاب فقیه بوده. یعنی گذاشته اول کتاب فقیه را شروع کرده بر اساس او مشیخه را نوشتن و لذا ترتیب حروف الفبا نیست. اما این ترتیب در مشیخه را بر اساس ترتیب فقیه ذکر می کند نه اینکه و ما کان فیه عن داود بن ابی یزید بگوید شامل آنی که می گوید روی الحجال عن داود بن ابی یزید نمی شود. چرا نشود؟ ما می گوییم اطلاق دارد. حالا اگر بررسی بیشتر هم بکنیم شاید قرائنی به نفع ما پیدا شود،‌شاید هم قرائنی پیدا نشود. اما مسلم به ضرر ما چیزی پیدا نمی کنید. ... شیخ صدوق سند به حجال ندارد در مشیخه. مشکل این است. سند فقط به داود بن ابی یزید دارد. اینجا هم بدأ سند به داود بن ابی یزید نکرده،‌گفت روی الحجال عن داود بن ابی یزید.

س: علی القاعدة آقای سیستانی سند را پذیرفته که بر اساس مضمون این صحیحه فتوی می دهد که مجهول المالک در اختیار حاکم شرع است که یصرفه فی ای موضع شاء. چون دلیل فقط همین روایت است.

پس به نظر ما سند تمام است. اما دلالت:

شبهه ای که هست در دلالت مرحوم شیخ انصاری در مکاسب مطرح می کند، آقای خوئی هم در مصباح الفقاهة می پذیرد که و الله ما له صاحب غیری شاید امام ملک شخصیش بود فرمود به خدا مال من است.

انصافا این شبهه ضعیف است. آخه ببینید رجل می آید می گوید انی اصبت مالا و انی خفت فیه علی نفسی، امام می فرماید بدون اینکه علامتی بپرسد که چی بود، همینجوری می فرماید انا و الله ما له صاحب غیری. بعد هم در ادامه فرمود: قسم می خوری به آن کسی که می گویم بدهی؟ گفت بله قسم می خورم،بعد حضرت فرمود برو بین شیعه تقسیم کن و لک الامن مما خفت منه. امن داری اگر این دستور من را اجراء کردی که مشکل دینی پیدا نمی کنی. خب اگر مال شخصی امام است دیگه تعبیر و لک الامن منه معنا ندارد، امام می فرمود مال من است. خب وقتی حضرت بفرماید مال من است، بعد بفرماید مال من است بده به شیعیان، بعد بفرماید اگر این کار را بکنی نگران نباش. خب از چه نگران باشد؟ جا برای اینکه سفارش کند امام نگران نباشد ندارد. پول من را پیدا کردی،‌ آمدی علامت دادم به تو که این پول من است بشمار ده تا پنجاه هزار تومنی است،‌ده تا ده هزار تومنی است، علامت می دهم یقین می کنی مال من است. بعد می گوید چه کار کنم؟ می گویم برو تقسیم کن بین فقراء و لک الامن مما خفت منه. گفتن ندارد، دغدغه ندارد وقتی مالک شخصی مشخص شد، هر جا اذن بدهد مصرف می کند. دیگه دغدغه ندارد. اینکه و لک الامن مما خفت منه معلوم بود که هنوز مجهول المالک است، امام می خواهد بفرماید مصرفش طبق اذن من انجام می شود طبق اذن من برو به مصرف برسان دیگه نگران نباش. اگر تقسیم کردم، دیگه چه نگرانی دارد که می فرمایید اگر تقسیم کردی نگران نباش. اگر مال شخصی امام است،‌اینکه گفتن ندارد،‌مال شخصی امام است، امام می فرماید برو بده به شیعیان. اگر به شیعیان دادی دیگه نگران نباش، خب نگران چی باشم؟ مال شماست، می فرمایید بده به شیعه، دیگه نگران چه باشم. ... اتفاقا همین ها، قسم دادن،‌و لکن الامن مما خفت منه، اینکه امام بدون اینکه علامت را سؤال کند فرمود انا و الله ما له صاحب غیری این ها علامت و قرینه واضحه دارد بر اینکه مال شخصی امام نبوده. یا مثلا شبهه این که شاید ارث من لاوارث له بوده که ارث من لاوارث له مال امام است. آقا!‌ مگه طرف گفت وارث ندارد؟ این ها خلاف ظاهر است. ظاهر روایت این است که مال مجهول المالک است.

بله اطلاق اصبت لقطه را هم می گیرد ولی در لقطه دلیل داریم که اگر علامت دارد باید تعریف بشود سنةً و بعد از او مخیر است بین تملک و بین صدقه و بین ابقاء. او دلیل خاص داریم. ولی در مجهول المالک اطلاق این روایت محکم است.

بله ممکن است شما بفرمایید امام معصوم ولایت بر مجهول المالک دارد، چه ربطی دارد به فقیه عادل در عصر غیبت؟

انصافا عرف این را از امور حسبیه می داند. الان مجهول المالک ها بعد از اینکه امر ولایت شان به ید امام معصوم بوده و ظاهر و الله ما له صاحب غیری این است که هر کار بخواهم طبق مصلحت انجام می دهم،‌ و لذا فرمود فاقسمه بین اخوانک نفرمود فاقسمه بین اخوانک الفقراء. صدقه بر فقراء را مطرح نکرد. این ظاهرش این است که امام بما هو ولی الامة این را فرموده و ما در عصر غیبت که بدون ولی الامة که امور تنظیم نمی شود. یک سری امور است به قول مرحوم شیخ انصاری که متهم است به ضد ولایت فقیه (دون اثباته خرط القتاد) صریحا فرموده یک سری امور است بدون ولی امر اصلا انجام نمی شود. اموری است که در شرع و در عرف عقلاء نیاز دارد به یک ولی امر. ما از ادله استفاده کردیم در این امور باید رجوع کنیم به فقیه عادل. اینی که ایشان منکر ولایت فقیه است بطور مطلق است و الا تصریح می کند اموری که یحتاج الی مراجعة ولی الامر در عصر غیبت باید رجوع بشود به فقیه عادل.

حالا آقایان دیروز برخی اشکال می کردند به ما که می گفتیم قدرمتیقن فقیه عادل است، البته فقیه عادل آقای سیستانی می گویند در مجهول المالک های کلی،‌فقیه عادل مقبول لدی عامة المؤمنین باید باشد، در مجهول المالک های جزئی حالا یک خودکار اینجا پیدا کردیم،‌اگر لقطه باشد که بدون علامت باشد که هر چی باشد می شود تملک کنیم. ‌لقطه بدون علامت تعریف هم ندارد که هیچی،‌همان را در جیبت بگذار بخور. مضمون روایت این است که فهی لواجده. یک صد دلاری یک پانصد یورویی در خیابان دیدی، در یک جایی دیدی، علامت ندارد که بشود صاحبش را پیدا کرد، هم آقای تبریزی فتوی می دادند،‌هم آقای سیستانی فتوی می دهند وقتی لقطه است و علامت ندارد در روایت تجویز کرده که خودت تملک کن. ولی در مجهول المالک اینطور نیست. در مجهول المالک گفتیم باید اذن بگیری از حاکم شرع برای مصرف آن، آقای سیستانی فرمودند مجهول المالک های جزئی هر فقیه عادلی ولایت دارد ولی مجهول المالک کلی که اموال دولت ها را ایشان مجهول المالک می داند چون عرض کردم در ولایت شرعیه متصدیان اشکال می کند نه در صلاحیت دولت و شخصیت حقوقی دولت برای مالک شدن. و لذا ایشان می فرماید امرش به ید فقیه عادل مقبول اکثر مؤمنین است. این را قدرمتیقن می گیرد. حالا ما وارد این بحث ها نمی شویم.

اما عرض من این است که چرا می گوید فقیه عادل قدرمتیقن است. ما می گوییم فقیه بودن قطعا مانع که نیست. شما احتمال دخل شرائط دیگر را هم می دهید؟ اگر احتمال عقلائی باشد آن ها را هم اخذ کنید. ما می گوییم فقیه بودن احتمال دخالت دارد، نمی گوییم مقبولیت عامه احتمال دخالت ندارد. عارف بودن به مصارف مجهول المالک و امثال آن احتمال دخالت ندارد. نخیر، آن ها هم احتمال دخالت دارد. و لذا قدرمتیقن‌گیری می کنیم می گوییم یک شرطش این است که فقیه باشد یا ماذون از قبل فقیه باشد. چون احتمال می دهیم امام علیه السلام می خواهد کارها دست فقهاء باشد. این احتمال را می دهید یا نمی دهید. اگر امام زمان هم جوری معرفی کنیم که در تقابل با روحانیت باشد بحث دیگری است ولی احتمال که می دهیم امام علیه السلام می خواهد زعامت برای فقهاء شیعه باشد. انصافا این احتمال را می دهیم. فقیه با شرائطش. چون این توقیع که هست فارجعوا الی رواة حدیثنا، بالاخره احتمال صدورش از امام که هست.

س: اتباع سلطان جائر که نمی کند که الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل و ما الدخول فی الدنیا قال اتباع السلطان. او اتباع سلطان جائر است. ما می گوییم احتمال اینکه فقیه بودن دخیل باشد در اذن شارع در تصدی اینگونه امور این احتمال هست. شما می گویید احتمال های دیگر هم هست خب آن ها را هم اخذ می کنیم اگر احتمال عقلائی است نه احتمال های ناشی از مناشی غیر عقلائی. می گوییم فقیه عارف به مصارف مجهول المالک. لااقل احتیاط واجب این است که از او اذن بگیریم. خودمان مصرف نکنیم. و مصرف مجهول المالک هم دیگه خصوص صدقه بر فقراء نیست. ... "تصدق" هم امام اعمال ولایت کردند به او فرمودند تصدق علی اهل الولایة. حالا اگر یک شرائطی است صدقه مصلحت نیست.

الان آقای سیستانی می گوید، دیگه فرصت نیست عرض کنم، این اموال بانک ها مجهول المالک است. آقای خوئی هم همین را می فرمود. این مبنا مبنای رائجی است بین اهل نجف. حتی بزرگانی که ایران آمدند و داخل در نظام هم شدند، در رساله شان گفتند اموال البنوک الحکومیة مجهولة المالک مگر آن دولتی که ولی شرعی آن را اداره کند. حالا کویت،‌عراق، پاکستان، افغانستان که این ها اموال دولت ها و بنوک مجهول المالک است. آقای خوئی می فرمود مصرف مجهول المالک غنی نیست،‌کارمند پولدار!‌ تو که مصرف مجهول المالک نیستی حقوقت را بگیری و بروی مصرف کنی. پس چه باید بکنیم. راه حل های پیچیده ای را مطرح می کردند.

انشاءالله فردا عرض می کنیم.